روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ نمابر: ۸۸۸۴۱۲۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۵ اذان مغرب ۱۷:۳۶ اذان صبح فردا ۵:۴۵ طلوع آفتاب ۷:۱۲

چهارشنبه ۲۸ دی ۱۳۹۰ • ۲۴ صفر ۱۴۳۳ • ۱۸ ژانویه ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۴۴۵ • شماره ۵۲۱ دوره جدید • ۲۰صفحه

«۴۰ سالگی» به ایتالیایی منتشر شد

شرق: کتاب «۴۰ سالگی»، نوشته ناهید طباطبایی به زبان ایتالیایی منتشر شد. این کتاب را کاملیا رفعت‌نژاد به ایتالیایی برگردانده و اخیرا از سوی انتشارات پونته ۳۳ که در فلورانس مستقر است، چاپ و در سراسر ایتالیا توزیع شده است. داستان «۴۰ سالگی» درباره زنی است به نام آلاله که در آستانه ۴۰ سالگی است و با برگشتن عشق دوران جوانی‌اش هرمز شایان، دچار یک سری حالات و احساسات خاص می‌شود و... . این کتاب را سال ۱۳۷۹ نشر چشمه منتشر کرده است.

قطعه ۲۰۳

اصغر فرهادی از ایران

پوریا سوری

تمام بدنم درد می‌کرد، ضربه کاری «حبیب غوله» بیهوشم کرده بود و نتوانسته بودم، پنجه در پنجه انداختن ارنستو و حبیب را ببینم اما چنان‌که از شواهد پیدا بود، «چه» پوز طرف را زده! شب بود اما خیمه مدام تاریک و روشن می‌شد! چند نفری جلو تلویزیون نشسته بودند و داشتند برنامه‌ای را نگاه می‌کردند، به سختی بلند شدم و نزدیک‌شان رفتم، از تیتراژ برنامه فهمیدم که مراسم اهدای «گلدن گلوب»است.

دوربین روی حضار چرخید و چرخید و یکدفعه در آن میان چهره «اصغر فرهادی» را شناختم! بی‌اختیار فریاد زدم... ویوا ایران!

شاه و دکتر مصدق و ایرج میرزا هم که نام ایران را شنیدند، حواس‌شان جمع شد و بلند شدند و جلو تلویزیون آمدند.

محمدرضا گفت: جشن‌های ۲۵۰۰ ساله یانکی‌هاست؟

دکتر مصدق پوزخندی زد و گفت: نه حضرت آقا! کل ولایات آمریکا تاریخ اکتشافش به ۵۰۰ سال نمی‌کشد، آن وقت تو می‌گویی ۲۵۰۰ ساله!

محمدرضا که هنوز ترس از مصدق را می‌شد در چشمانش دید با دستپاچگی گفت: خب! جشن‌های ۵۰۰ ساله‌یانکی‌هاست؟

سرگئی پاراجانوف که چمباتمه زده روبه‌روی تلویزیون نشسته بود و مدام آه می‌کشید! انگاری خسته شده باشد گفت: آقای شاه، شما که سواد داری! لیسانس داری! روزنومه خونی! شما که به زبان انگلیسی مصاحبه می‌کنی! خب، اون تیتراژو بخون، نوشته مراسم اهدای جایزه گلدن‌گلوب! هر سال برگزار میشه و از بهترین‌های سینمای جهان تقدیر میشه! یه جایزه مهم هم واسه ما اهالی غیرهالیوودی داره، همون جایزه‌ای که حق من و «رنگ انار» من بود و امسال این آقای فرهادی از ایران کاندیدا شه! حالا می‌ذاری مراسمو ببینیم؟

محمدرضا گفت: شما فیلمسازی؟

پاراجانف گفت: پس چی!

محمدرضا گفت: فیلمم می‌سازی؟

پاراجانف با حرص گفت، می‌ساختم! اما ایادی و وراث این آقای استالین مگه گذاشتن! فیلم ساختم، تهدیدم کردند! فیلم ساختم، تبعیدم کردند! توی تبعید فیلم ساختم، زندان انداختنم! فیلمم که نساختم زندان نصیبم کردن، اون چن سال آخرم هم که دیگه نفسی نمونده بود!

محمدرضا گفت: حالا دایرکتور خوبی هم بودی؟ مث «احمد کلاهداری» بودی!

سرگئی شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: این آقای کلاهی رو نمی‌شناسم، اما یه بار تارکوفسکی ازم پرسید به عنوان یه کارگردان چی کم داره! بهش گفتم «آندری تو فیلمساز خوبی هستی اما یک سال زندگی در زندان فوق امنیتی سوویت را کم‌داری، توجه داشته باش که زندان اصلی نه، بلکه نوع فوق امنیتی آن... تو در حال حاضر نیز کارگردان بزرگی هستی، اما اگر از من فقدانی می‌خواهی، آن کمبود چنین بینشی است.»

محمدرضا گفت: اِ... جالبه‌ها! اتفاقا منم با فیلمفارسی مخالف بودم و همیشه به ساواک می‌گفتم آقایون دیدید بعد از ۲۸ مرداد شاعرارو گرفتیم چقدر ادبیات ایران پیشرفت کرد، این فیلمسازا رو هم بگیرید بلکه سطح فیلمسازیشون بره بالا! حالا با این نسخه‌ای که شما نوشتی حتما این آقای «اصغر» هم چن سالی آب‌خنک خورده که به این مدارج بالا رسیده!

در همین حین صدای «امی» بلند شد که: اوووه از این پیرزن «مدونا» بهتر نداشتن بیاد جایزه بده دس مردم!

صفحه LZD تصویری از سن را نشان می‌داد و سکوت سالن را برداشته بود؛ پیرزن مورد اشاره امی، صورتش را به میکروفن نزدیک کرد و با هیجان گفت: FROM IRAN...

یادش بخیر «جدایی نادر از سیمین» را با «میو خانوم» و در سینما آزادی، قبل از مردن و منتقل شدن به برزخ دیده بودم، آخرین فیلمی بود که دیده بودم! اشک در چشمانم حلقه زده بود و حالی داشتم شبیه وقتی خداداد عزیزی گل مساوی را به استرالیا زد! دکتر مصدق را سخت در آغوش گرفته بودم؛ اشک من و خنده مصدق از هم قابل تشخیص نبود.

ادامه از صفحه اول

جوزدگی سکه

به هر حال بازار سکه این روزها در التهاب به سر می‌برد و ابهام در بازار ارز هم باعث شده تا هجوم مشتریان این بازار برای خرید سکه مزید بر علت شده و به افزایش قیمت بینجامد. اما تبعات فضای غیرشفاف بازار ارز بر قیمت سکه به همین جا ختم نمی‌شود. در فرمول تعیین قیمت سکه دو فاکتور مهم‌ترین نقش را بر عهده دارند؛ اول ارزش طلا در بازار جهانی و دوم ارزش دلار. در شرایطی که بازار آزاد با قیمت هزار و ۴۰۰ تومان بانک مرکزی عملا در تعیین قیمت دلار نقشی ایفا نمی‌کند و قیمت‌گذاری در بازار سیاه صورت می‌گیرد، معلوم نیست در این فرمول به جای رقم دلار باید چه عددی را قرار داد، به همین دلیل هم قیمت سکه فعلا و تا اطلاع ثانوی بر اساس عرضه و تقاضا معین می‌شود، یعنی هر چه تقاضای بیشتری وجود داشته باشد، گرانی مضاعفی هم بر خریداران تحمیل خواهد شد.

* رییس اتحادیه کشوری طلا و جواهر

کافه تیتر

«جدایی» در «کلوز آپ» تیتر

حمید جعفری: در ادامه این سطور همزمان با صرف قهوه یا هر نوشیدنی تلخ و شیرین دیگری می‌توانید رویدادهای مهم در هر حوزه‌ای را از آغاز تا پایان ماجرا مرور کنید. سوژه اول کافه تیتر «اصغر فرهادی» و «جدایی نادر از سیمین» او است. به گزارش «IMDB» نام این فیلم تا پیش از این جایزه، ۵۳ بار در جشنواره بین‌المللی برده شده که در ۳۸ مورد به کسب انواع جوایز معتبر منجر شده است. «گلدن‌گلوب» مهم‌ترین جایزه‌ای است که «فرهادی» برای فیلم خود به دست آورده است، از این رو در میان این تیترها به ۳۸ جایزه دیگر اشاره‌ای نخواهد شد و تنها مسیر ساخت این فیلم و حواشی آن تا کسب جایزه «گلدن‌گلوب» در میان تیترها مرور می‌شود.

- **فیلمبرداری جدیدترین ساخته «اصغر فرهادی» آغاز و تا دو ماه آینده ادامه دارد**/ ایسنا / ۵ شهریورماه ۸۹
- **اولین عکس‌های «جدایی نادر از سیمین» منتشر شد** / ایسنا / ۲۹ شهریورماه ۸۹
- **فیلمبرداری «جدایی نادر از سیمین» متوقف شد** / ایسنا / ۲ مهرماه ۸۹
- **«شمقدری»: لغو پروانه ساخت فیلم «فرهادی» به‌خاطر حرف‌هایش در جشن سینماست**/ایسنا / ۳ مهرماه ۸۹
- **«توحیدی»: مقرر شد با انصراف «فرهادی» از تهیه‌کنندگی، فیلمبرداری «جدایی نادر از سیمین» ادامه پیدا کند**/ایسنا /۵ مهرماه ۸۹
- **«توحیدی»: توافق شده بود مشکل «فرهادی» حل شود اما نشد** / مهر / ۶ مهرماه ۸۹
- **وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی: نه با «فرهادی» و نه هیچ‌کس دیگر بحثی نداریم؛ مقصر صحنه‌گردانان هستند** / ایسنا / ۹ مهرماه ۸۹
- **معاونت سینمایی اعلام کرد: منعی برای ادامه تولید فیلم «فرهادی» وجود ندارد**/ایسنا / ۱۰ مهرماه ۸۹
- **فیلمبرداری «جدایی نادر از سیمین» پایان می‌گیرد** / مهر / ۲۲ آبان‌ماه ۸۹
- **«فرهادی» خطاب به «شمقدری»: «سکوت را در آن برهه رسم اخلاق ندیدم»** / ایسنا / ۱۱ دی‌ماه ۸۹
- **«جدایی نادر از سیمین» به جشنواره برلین راه یافت** / ایسنا / ۲۸ دی‌ماه ۸۹
- **با آثاری از «فرهادی» و... ۱۱ فیلم ایرانی بخش مسابقه جشنواره فیلم فجر اعلام شد** / ایسنا / ۳ بهمن ماه ۸۹
- **سیمرغ بلورین بهترین فیلمنامه، بهترین کارگردان و سیمرغ مردمی به «فرهادی» رسید** /ایسنا / ۲۸ بهمن‌ماه ۸۹
- **«فرهادی» فیلم بعدی‌اش را در یک کشور خارجی می‌سازد** / فارس / ۳۰ بهمن ماه ۸۹
- **«فرهادی» ساکن برلین می‌شود** / مهر / ۵ اسفندماه ۸۹
- **آغاز اکران جهانی «جدایی نادر از سیمین» در سینماهای فرانسه** / ایسنا / ۱۷ خرداد ۹۰
- **«فرهادی» فیلم بعدی‌اش را در پاریس کلید می‌زند** / فارس / ۱۱ تیرماه ۹۰
- **«فرهادی»: شأن هنر را برتر از سیاست می‌دانم** / ایسنا / ۲۶ تیرماه ۹۰
- **اکران عمومی «جدایی نادر از سیمین» از ۹ دی در سینماهای آمریکا** / ایسنا / ۲۲ مرداد ۹۰
- **«جدایی نادر از سیمین» نماینده ایران در اسکار شد** / مهر / ۲۵ شهریورماه ۹۰
- **«فرهادی» به عضویت هیات داوران جشنواره فیلم برلین درآمد** / ایرنا / ۲۸ آبان ماه ۹۰
- **«جدایی نادر از سیمین» نامزد جایزه «گلدن‌گلوب» شد**/ایسنا / ۲۵ آذرماه ۹۰
- **«شمقدری»: «جدایی نادر از سیمین» ظرفیت نامزدی اسکار را دارد**/ایسنا / ۴ دی ماه ۹۰
- **«فرهادی»: «من نه مهاجرت کرده‌ام و نه قصد مهاجرت دارم»** / ایسنا / ۱۰ دی ماه ۹۰
- **«جدایی نادر از سیمین» برگزیده گلدن‌گلوب شد** / ایسنا / ۲۶ دی‌ماه ۹۰
- **«جدایی...» با شکوه** / روزنامه شرق / ۲۷ دی ماه ۹۰

کارتون‌خواب

جمال رحمتی
jamalrahmati@yahoo.com

مرگ مولف

مرگ قهرمان، تراژدی پاتریس لومومبا

فریدون مجلسی

اکنون ۵۱ سال از مرگ غم‌انگیز پاتریس لومومبا می‌گذرد. نسل ما، نوجوانان آن روز سیاست‌زده بود. بعد از ۲۸ مرداد کینه‌ای از غرب در دل داشت و جذابیت‌های ضدامپریالیستی سوسیالیسم در اوج جنگ سرد بر آن نمک می‌پاشید. آغاز دهه ۱۹۶۰ زمان استقلال کشورهای آفریقایی بود. اروپا پس از جنگ فقیر بود و آفریقا شکاری بود که از آن دل نمی‌کند! بیشتر رهبران استقلال آفریقا تحصیلکردگان همان کشورهای استعماری بودند.

اصول و مبانی هویت و استقلال و حقوق سیاسی و اجتماعی و بشری را از همان‌ها آموخته بودند، از همان‌هایی که آن حقوق را برای خود یا خودهای‌شان قایل بودند، اما نه برای دیگران! این منطق دوگانه هنوز هم از میان نرفته است. بسیاری از آن رهبران اولیه مبارزانی ضد استعمار و ضد امپریالیسم بودند که معنی آن را از نزدیک درک کرده و مزه تلخش را، اهانت‌ها و تازیانه‌هایش را چشیده بودند. از کمک‌ها و هم‌اندیشی‌های طرفداران شوروی نیز برخوردار بودند. دولتی که هنوز نماد مبارزه جهانی با استعمار و امپریالیسم بود و هنوز هیولای درونی آن کاملا آشکار نشده بود. این رهبران در مبارزه صادقانه استقلال‌طلبانه خود ضد غربی بودند، اما به محدودیت‌های فرهنگی کشورهای خودشان وقوف نداشتند. نمی‌دانستند که نزد بیگانگان بیگانه‌اند و در میان مردم سنتی و واپس‌گرای داخلی نیز غرب‌زده و بیگانه بودند! پاتریس لومومبا از این‌گونه رهبران پاک باخته بود. تصور می‌کرد در مبارزه‌اش ملتش را به دنبال دارد! استقلال را جدی گرفت. نمی‌دانست که استعمارگران دیروز انتظار داشتند دولت مستقل در قالب جدید حافظ منافع آنان باشد. لومومبا به آنان نمی‌اندیشید، به میهنش می‌اندیشید! چه خیال باطلی! در ژوئن ۱۹۶۰، پس از کسب استقلال قانونا و رسما به‌عنوان نخست‌وزیر کنگو انتخاب شد. دولتش بیش از سه ماه نپایید! اما مگر دموکراسی در جامعه‌ای عقب‌مانده و قبیله‌ای امکان‌پذیر بود؟ کشمکش از همان روز اعلام استقلال آغاز شد. بودوئن پادشاه بلژیک از خدمات کشورش در ایجاد زیربنای اداری و سیاسی کنگو نام برد و نصیحت کرد که در اصلاحات شتاب نکنند و لومومبا از رنج ملتش در اثر استعمار بلژیک سخن گفت. به زودی شورش در ایالت کاتانگا به رهبری موسا چومبه، مرد فاسد و بدنام آغاز شد. لومومبا اسیر شد. چهره خسته‌اش با دستانی از پشت بسته، در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ در اسارت کشته شد و چهره همسر جوانش که معترضانه سرش را تراشیده و جامه دریده بود دنیای آن روز را تکان داد! لومومبا شکست خورد، تا رییس‌جمهوری مادام‌العمر، موبوتو سسسکو، در آنجا حاکم شود، آنجا را به پسرش، پسرش به رقیبش و او نیز آن را به پسرش بسپارد و این داستان هنوز ادامه دارد! کنگو هنوز آرامش نیافته است. فقر و افزایش جمعیت مهلت نداده است که توسعه فرهنگی و اجتماعی به حدی برسد که دموکراسی معنا و مفهوم جدی یابد!

کلبه مشاهیر

«مارکس» اقتصاددان فقیر

نوشین پیروز

می‌گویند «تریر» (یکی از شهرهای کوچک و معروف آلمان نزدیک مرز لوکزامبورگ)، قدیمی‌ترین شهر کشور آلمان محسوب می‌شود که رومی‌ها به آن «روم پشتِ آلپ» می‌گفتند. هنوز هم آثار زیادی از بقایای این دوران درمیان شهر جدید باقی مانده تا آن را تبدیل به یکی از شهرهای توریستی آلمان کند. تاکستان‌های زیبا در کنار رود «موزل» و چشم‌اندازهای فوق‌العاده زیبا، قدمت تاریخی منطقه و صخره‌های لورلای و... رکورد جلب توریست آلمان را ربوده است. اما این شهر زادگاه «کارل هاینریش مارکس» فیلسوف، متفکر انقلابی، جامعه‌شناس و اقتصاددان معروف آلمان نیز هست. اگر در شهر گشتی زده باشید و طبیعت زیبای منطقه را ببینید، شاید شما هم مثل من تحت تاثیر محیط، احساس کنید که الان روی این نیمکت زیبا می‌نشینم تا فرضیه و نظریه جدیدی را که همین الان درباره بهتر شدن جهان به ذهنم رسیده، روی کاغذ بنویسم! واقعا این شهر جان می‌دهد برای فیلسوف شدن. خانه محل تولد کارل مارکس در خیابان بُروکن اشتراسه شماره ۱۰ را تبدیل به موزه مارکس کرده‌اند. این خانه با ظاهری به سبک باروک که در سال ۱۷۲۷ ساخته شده را پدر مارکس به عنوان دفتر و محل زندگی خانواده خود اجاره کرده بود. خانه ساکنان گوناگونی داشته و در حال حاضر کاملا بازسازی و مرمت شده است به طوری که غیر از پی، همه چیز آن نو است؛ اما دقت شده تا سبک معماری اصلی خانه حفظ شود. خانه مارکس، در واقع موزه و آرشیو کوچکی از آثار اوست. در این خانه/موزه می‌شود نمونه‌هایی از کتاب‌های خطی مارکس و دست‌خط او را دید، همین‌طور عکس‌های جالبی از مارکس و همسرش همراه با بچه‌ها و نامه‌های او را هم در اینجا جمع‌آوری و آرشیو کرده‌اند. در طبقه همکف بازدیدکننده‌ها، داستان و تاریخ خانه را دنبال می‌کنند و عکس‌ها و نقشه‌هایی از شهر و حال و هوای دوران کودکی و خانواده مارکس را می‌بینند؛ از جمله، مجموعه‌ای از دوران تحصیل او به عنوان دانش‌آموز نمونه و ادامه تحصیلش در شهرهای بن و برلین، یا داستان و عکس‌هایی از نامزدی پرماجرا و عروسی مارکس با دوستِ دورانِ کودکی‌اش «جنی ون وستفالن» (او از یک خانواده بسیار ثروتمند و یک اشراف‌زاده بود)؛ زنی که بعد از ازدواجش با مارکس همیشه در کنار او در تنگدستی و با دست و پنجه نرم کردن با انواع سختی‌ها زندگی کرد. در اتاق دیگری هرآنچه مربوط به زندگی و آثار و نوشته‌های او و همین‌طور همسر و فرزندان‌شان است و سرنوشت هرکدام، به نمایش گذاشته شده. قسمتی دیگر از این موزه هم به جمع‌آوری و نگهداری از آنچه دیگر بزرگان تاریخ درباره مارکس، نوع زندگی و آثار او نوشته، یا گفته‌اند، اختصاص دارد. دیدن این موزه مثل دوره کردن خلاصه شده یک مبحث درسی با عنوان «کارل مارکس که بود و چه می‌گفت» است. درست مثل شب قبل از امتحان، هرچه مربوط به مارکس خوانده‌اید، یک دور دوره می‌شود، اما حیاط عقبی خانه برعکس موزه، محیط بسیار زیبا و حتی دیدنی دارد. مارکس از دوران کودکی تا آخر عمرش هرگز برای مدت خیلی طولانی نتوانست در یک خانه و یک شهر بماند و چه خواسته یا ناخواسته، خانه یا شهرش به خاطر مسایل اقتصادی یا به‌دلیل شرایط سیاسی و گاهی به علت کار و درس تغییر کرد. او در برلین، بن، بروکسل، پاریس و سال‌های آخر عمرش را در لندن زندگی کرد و همیشه وضع مالی مارکس وحشتناک بود. او یک‌بار درباره وضعیت مالی خودش گفت: «تا به حال هیچ‌کس در فقدان کامل پول، اینقدر درباره پول مطلب ننوشته است!»

چهارشنبه‌خوانی

ملاقات با انریکه لین

بهاره رهنما

علیرضا کیوانی‌نژاد را از سر خواندن یکی از مهم‌ترین کتاب‌های زندگی‌ام که او ترجمه کرده بود می‌شناسم. شبانه‌ها (ایشیگورو) این‌بار کتابی از او که دو سال در نوبت مجوز بود داغ داغ به دستم می‌رسد البته تا آنجا که می‌دانم با حذف دو، سه داستان از کل مجموعه که باز هم در شرایط سخت دریافت مجوز کتاب در این روزها، اتفاق خوبی است. جدا از اینکه نوع نثر و نگاه کیوانی‌نژاد جوان را به مقوله ترجمه بسیار دوست دارم سلیقه او در انتخاب این داستان‌ها و به روز بودن مضامین‌شان از نکات بارز و محسنات این مجموعه داستان است.

داستان‌های ترجمه‌شده از این کتاب از یوسا، آپدایک، روبرتو اولانیو، ایبون لی است که هرکدام با معرفی کوتاهی از نویسنده و اشاره‌ای به سایر آثارش شروع می‌شود. موقع خواندن ملاقات با انریکه لین یک‌بار دیگر حس کردم که چقدر مساله پانوشت در امر ترجمه کتاب و خصوصا داستان کوتاه نکته حایز اهمیتی است که به سلیقه و جنس ارتباطی‌ای که مترجم با مخاطبش می‌خواهد داشته باشد، برمی‌گردد. پانوشت‌های کتاب جدا از معرفی مکان‌ها، ارتباط‌های خوبی برای خواندن آثاری از دیگر نویسندگان و فیلسوفان جهان معاصر به ما می‌دهد. باز هم از آنجایی که زیادی آدم تقدیرگرایی هستم گمان می‌کنم شاید این دو سال ماندن کتاب در اتاق‌های وزارت ارشاد دلیل تقدیری خودش را دارد. زمستان ۹۰ در ایران این روزها ملاقات با انریکه لین حسابی به آدم می‌چسبد. پس از دستش ندهید. این کتاب را هم تصادفا انتشارات داستان‌ساز چشمه منتشر کرده است.

برش از اخبار

دری: «زوال کلنل» قابل چاپ نیست

به نظر می‌رسد با آخرین اظهار نظر معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی علاقه‌مندان به خواندن آخرین نوشته محمود دولت‌آبادی باز هم باید منتظر نسخه فارسی «زوال کلنل» باشند. معاون امور فرهنگی وزارت ارشاد معتقد است اگرچه دولت‌آبادی نویسنده‌ای چیره‌دست بوده و رمانش از امتیازات بصری زیادی برخوردار است اما قرائتی که وی از قبل و بعداز انقلاب در این کتاب داشته، تاثیراتی نامطلوب خواهد داشت. البته به نظر می‌رسد بهمن دری در این نشست نظر کلی و صریحی را اعلام نکرده است. به این دلیل که هر کدام از خبرگزاری‌هایی که خبر را منتشر کردند یک برداشت داشتند. به‌طوری که ایلنا اعلام کرده کتاب قابل چاپ نیست و ایسنا آن را منوط به جلسه‌ای با خود دولت‌آبادی کرده است.

دیده بان

راز گل سرخ

محمدعلی اینانلو

■ مطلب زیبایی چاپ شده بود در صفحه آخر شرق تحت عنوان «فرهنگ جانوران» که در آن آقای فکوهی اشاره‌ای کوتاه نیز در بحث رفتارشناسی جانوران به ارتباط صوتی - کلامی؟ - میان جانوران داشتند اما این ارتباط را تنها میان پستانداران پیشرفته نظیر میمون‌ها و وال ها منحصر کرده بودند، این موضوع درست است اما کامل نیست، طبیعت آفریده خداوندی صرفنظر از نظریه‌های منشأ انواع و تکامل آنقدر کامل، پیچیده و در عین حال ساده است که حد ندارد، تنها کمی توجه و دقت لازم است، اگر به جای گوش دادن، «بشنویم» و به جای نگاه کردن، «ببینیم» آنگاه آرام‌آرام زبان طبیعت را درمی‌یابیم و از جمله همین «زبان‌های طبیعت» ارتباط صوتی یا کلامی میان جانداران است و به هیچ عنوان هم منحصر به پستانداران پیشرفته نیست، چند نمونه آن را که به تجربه در بیش از نیم قرنی که در طبیعت بوده‌ام دریافته‌ام اما دانسته من منحصر به امروز نیست چرا که بشر شکارگر از دیرباز این زبان را دریافته و با عمل کردن به آن شکار را برای خود تسهیل می‌کرد و این زبان هنوز هم در جوامع ابتدایی و به‌خصوص در میان شکارچیان رایج است که خود من برای نزدیک شدن به جانوران و عکاسی و تصویربرداری از آنها از این اصوات سود می‌برم.

به عنوان مثال از اواخر شهریور تا اواسط مهر فصل مستی و جفت‌یابی گوزن است که اگر در این فصل در جنگل ساکت نشسته و گوش کنیم این صداها – گفت‌وگوها؟- را می‌شنویم و به تدریج معانی این صداها را در می‌یابیم، شکارچیان با تجربه با استفاده از شاخ کل وحشی وسیله‌ای بوق مانند می‌سازند که شمالی‌های ایران به آن «گوکل» می‌گویند، با این وسیله گوزن را با صدا کردن به نزدیک می‌آورند، جالب این است که اگر در این گفت‌وگوها اشتباهی صورت گیرد گوزن می‌فهمد که حقه‌ای در کار است و می‌گریزد یا مثلا در میان پرندگان، مرغابی‌سانان جاندارانی اجتماعی‌اند و دوست دارند در جایی که به آنها خوش می‌گذرد دیگر همنوعان خود را نیز دعوت کنند، به همین دلیل زمانی که دسته‌ای از مرغابیان در بخش‌آبی هستند که غذا دارد و خطری نیست به محض دیدن دسته‌ای از مرغابیان که از بالای سر آنها رد می‌شود، آنها را صدا می‌کنند و جالب این است که با نزدیک یا دور بودن گروه در پرواز نوع این اصوات فرق می‌کند، اگر فاصله دسته‌ای که رد می‌شود دور بوده و به زیر پایشان توجه ندارند، مرغابی روی زمین با صدایی کشیده آنها را صدا می‌کند، نت این صدا کردن به این شکل است: کوااااک، کوااااک، کوااااک، کواک کواک کواک که اگر نت این صدا غلط باشد و مثلا به جای سه کواک آخر دو کواک گفته شود مرغابی‌ها می‌گریزند اما اگر صدا درست باشد مرغابی سرگل که جلوتر از همه پرواز می‌کند یک لحظه فرم پرواز خود را کج می‌کند تا به مرغابی پایین بگوید که صدایت را شنیدم، می‌آییم، بعد مرغابی‌های در آسمان دوری بلند می‌زنند و به سمت حدودی صدا بر می‌گردند، نزدیک که می‌شوند یکی از مرغابی‌های در پرواز فقط یک‌بار می‌گوید کواک یعنی کجایید، مرغابی زمینی برای نشان دادن دقیق جایشان این نت را اجرا می‌کند: کوااک کوااک کوااک «تعداد الف‌هایی که گذشته‌ام روی حساب است و نشان‌دهنده کوتاهی یا بلندی دقیق صداست» مرغابی بالایی به محض دیدن دسته مرغابی زیرپا می‌گوید: کوااک، کوااک، کوااک یعنی شما را دیدم و بعد ممکن است بپرسد: کوااک؟ یعنی چه می‌کنید، چه خبر است؟ مرغابی پایینی با نتی سریع و منقطع و پشت سر هم می‌گوید: کودو کودو کودو یعنی ما داریم غذا می‌خوریم، حال‌مان خوب است! مرغابیان بالایی برای اطمینان بیشتر دو، سه بار هم روی منطقه مورد نظر دور می‌زنند که در هریک از این دورها ارتفاع خود را کم می‌کنند و سرانجام فرود می‌آیند.

از این گفت‌وگوها میان جانوران گوناگون فراوان است که همگی حکایت از ارتباط صوتی و کلامی میان آنها دارد، حتی گاهی ممکن است قطع این ارتباط صوتی موجب انقراض گونه‌ای شود، به‌عنوان مثال ببرها و پلنگ‌ها علاوه بر راه‌های گوناگون ارتباط با یکدیگر در فصل جفت‌یابی ارتباط صوتی نیز دارند و همدیگر را از طریق حرف زدن و صدا کردن پیدا می‌کنند و به هم می‌رسند. از این دست مثال‌ها که نشان‌دهنده رازهای نامکشوف طبیعت به‌شمار می‌رود بسیار است، هنوز خیلی مانده است تا بشر رازهای آفریدگار را دریابد.

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ

شرق دور

رتبه یک ایرانی در جدول میلیاردرها

■ **آفتاب:** پیرمراد امیدیار متولد ۲۱ ژوئن سال ۱۹۶۷ در پاریس با ثروت ۵/۲ میلیارد دلار صد و چهل و هشتمین میلیاردر جهان بنیان‌گذار و رییس ایرانی- آمریکایی سایت حراج «ای بی» (ebay) است. امیدیار در سال ۱۹۹۵ این شرکت را تاسیس کرد. پدر و مادر وی ایرانیانی بودند که برای تحصیل به خارج از کشور رفته بودند و از دانشگاه سوربن مدرک دکترای زبان‌شناسی خود را دریافت کرده بودند.